

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

کلام امام(رض) در نفی معنای ظرفیت «باء»

در این بحث که آیا مراد از این «باء» معنای ظرفیت است یا سببیت، امام(رض) در کتاب البیع، ج 1، ص 402 می‌فرمایند احتمال ظرفیت بسیار بعید است، بعد ترقی می‌کنند که أصلاً احتمال ظرفیت صحیح نیست. دلیلی که اقامه کرده‌اند می‌فرمایند روشن است اگر کسی «باء» را به معنای ظرفیت بگیرد، در اینجا ظرفیت حقیقی مقصود نیست، عقد يك ظرف حقیقی و واقعی نیست که بخواهد ضمان در آن باشد. وقتی که معنای حقیقی قابل اراده نبود، باید بگوییم که اینجا يك تأویلی در کار است. وقتی که ما می‌گوییم ظرفیت حقیقی محقق نیست، چون عقد حقیقه ظرف نیست، می‌فرمایند «فلا بد من التأویل و التناسب و هو في المقام ليس إلا نحو سببية للعقد»؛ یعنی اگر بخواهیم بگوییم ظرفیت، آن هم باز به اعتبار این است که عقد، سببیت برای ضمان دارد. بعد می‌فرمایند «فیرجع الامر الي ترك استعمال الباء في السببية»؛ کسانی که می‌خواهند بگویند دلالت بر ظرفیت دارد، نتیجه حرف آنها این است که بگوییم این «باء» از اول در سببیت استعمال نشده است و در ظرفیت استعمال شده است به مناسبت سببیت «و هو كما تري»؛ این يك چیزی است که بطلان آن خیلی روشن است. چرا از ابتدا بگوییم در سببیت استعمال شده است؟! خلاصه فرمایش امام(رض) این است که اگر ما بخواهیم «باء» را در ظرفیت استعمال کنیم، نیاز به تأویل دارد، چون ظرفیت حقیقی که مراد نیست؛ تأویل و تناسب هم اینجا نیست، إلا اینکه آن را یکطوری به سببیت برگردانیم. به جای این کار می‌فرمایند از ابتدا این کلمه «باء» در سببیت استعمال شده است.

نقد استاد بر کلام امام(رض)

در مقام نقد این کلام عرض می‌کنیم؛ فرمایش شما تام است، این «فی» در ظرفیت حقیقه استعمال نمی‌شود، و اینکه می‌فرمایید نیاز به تأویل دارد هم درست است، و ما قبول داریم. اما اینکه فرمودید تأویل منحصر به سببیت است را قبول نداریم. بعبارة أخرى؛ یک راه تأویل؛ سببیت است، يك راه تأویل؛ این است که يك شيء، متعلق شي دیگر باشد، يك راه تأویل این است که يك شيء، موضوع برای شيء دیگر باشد. ما می‌گوییم عقد، موضوع برای ضمان است یا متعلق برای ضمان است، أصلاً تمام احکام نسبتشان به موضوع، شبیه همین است که موضوع، بمنزله‌ی ظرف است، حکم در آن قرار دارد. حالا گرچه گاهی اوقات تعبیر می‌کنند نسبت حکم و موضوع؛ نسبت علت و معلول است، آن از جهت دیگری است، اما از این جهت که بگوییم این تأویلی که برای ظرفیت نیاز دارید، همین مقدار اگر يك چیزی موضوع برای چیز دیگر شود، يك چیزی متعلق برای چیز دیگر شود، بگوییم این حکم در این متعلق است، این حکم در این موضوع است، این مقدار هم کفایت می‌کند و نیازی به سببیت نیست.

نظر استاد در مسأله

حالا بعد از نقل اقوال و احتمالات و کلمات عرض می‌کنیم؛ سه احتمال در کلمه «باء» شد؛ 1- ظرفیت 2- سببیت تامه 3- سببیت ناقصه. به نظر ما می‌رسد همانطور که مرحوم سید یزدی (ره) ترجیح داده است، گرچه محقق ایروانی (ره) فرموده متعینا این «باء» بمعنای ظرفیت است، ولی به نظر ما تعین ندارد، اما از ادله‌ای که بعدا برای قاعده ذکر می‌کنیم، از هیچیک استفاده نمی‌شود که خود عقد، سببیت دارد. بلکه اگر در میان ادله گفتیم تنها دلیلی که فقط بوی سببیت دارد قاعده اقدام است، اگر دلیل را اقدام قرار دادیم، باز این «باء» را به سببیت معنا می‌کنیم، اما اگر دلیل را قاعده «علي الید» قرار دادیم؛ «باء» به معنای «فی» است. اگر دلیل «لا یحل مال امرء مسلم» بود، «باء» بمعنای «فی» است. اکثر ادله‌ای که بعدا اقامه می‌شود دلالت بر همین دارد که «باء» بمعنای «فی» است. فقط در قاعده اقدام، دلالت دارد که «باء» به معنای سببیت است. تا اینجا بحث در مفاد قاعده بود که بحمد الله تمام شد. از جلسه بعد؛ بحث در ادله قاعده را شروع می‌کنیم. اولین دلیل هم؛ «قاعده اقدام» است.

بحث اخلاقی

چون هفته گذشته مصادف با شهادت امام سجاد (ع) بود، مرحوم کلینی (ره) يك روایتی را از آن حضرت در اصول کافی نقل کرده، این روایت را بخوانیم و از آن بهره ببریم. «سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟ فَقَالَ: مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ (ص) أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا وَ إِنَّ لِدَٰلِكَ لَشُعْبًا كَثِيرَةً وَ لِلْمَعَاصِي شُعْبًا فَأَوَّلُ مَا عَصِيَ اللَّهُ بِهِ الْكِبْرُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ إِبْلِيسَ حِينَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَ الْحَرِصُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ آدَمَ وَ حَوَاءَ حِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمَا فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرِبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَأَخَذَا مَا لَا حَاجَةَ بِهِمَا إِلَيْهِ فَدْخَلَا ذَلِكَ عَلَى دُرَيْتِهِمَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَكْثَرَ مَا يَطْلُبُ ابْنُ آدَمَ مَا لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَيْهِ ثُمَّ الْحَسَدُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ ابْنِ آدَمَ حِينَ حَسَدَ أَخَاهُ فَقَتَلَهُ فَتَشَعَّبَ مِنْ ذَلِكَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرِّئَاسَةِ وَ حُبُّ الرَّاحَةِ وَ حُبُّ الْكَلَامِ وَ حُبُّ الْعُلُوِّ وَ الثَّرْوَةِ فَصِرْنَ سَبْعَ خَصَالٍ فَاجْتَمَعْنَ كُلُّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَ الدُّنْيَا دُنْيَاءُ أَنْ دُنْيَا بِلَاغٌ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٌ» ؛ از امام سجاد (ع) از بهترین اعمال در نزد خدا سؤال شد؛ امام (ع) فرمود: بعد از معرفت خدا و معرفت رسول خدا - در بعضی از روایات معرفت اهل بیت هم هست - هیچ عملی بالاتر از بغض دنیا نیست.

بغض دنیا، شعبه‌های زیادی دارد، و معاصی، شعبه‌هایی دارد. بعد می‌فرماید اولین معصیتی که در برابر خداوند تبارک و تعالی واقع شد؛ «تکبر» است، اولین معصیت را شیطان انجام داد و آن تکبر بود، نافرمانی و سرپیچی از فرمان و اطاعت خدا. و دومین معصیت؛ «حسد» است - که در هفته‌های گذشته راجع به حسد هم نکاتی گفتیم - منشأ قتل پسر آدم، حسادت بود. بعد امام سجاد (ع) می‌فرماید آنچه که تکبر و حسادت ناشی می‌شود؛ چند چیز است، که امام (ع) هفت صفت را بیان کرده است. «حُبُّ النِّسَاءِ» ؛ به این معنا که به صورت افراطی یا غیر شرعی یا خارج از موازین، انسان نسبت به زنان حبّ پیدا کند. این ناشی از همان تکبر شیطان و حسد ابن آدم است. «و حُبُّ الدُّنْيَا» ؛ دوم حب دنیا، که مراد از آن را بیان می‌کنیم. سوم «حُبُّ رِیَاسَتِ» است، انسان علاقه داشته باشد پست و مقامی پیدا کند، ریاستی پیدا کند. «و حُبُّ الرَّاحَةِ» ؛ یکی از آثار حسد و کبر، این است که انسان راحت طلبی را دوست دارد. أبداً دنبال این نیست که يك کار سختی انجام دهد. دائماً به فکر راحتی و آسایش و رفاه و مرفه بودن خودش است. این از چیزهای است که کمتر به گوش ما خورده است. گاهی اوقات می‌گویند فلانی یا خدای ناکرده خود ما؛ رفاه طلب هستیم، راحت طلب هستیم، اما معلوم می‌شود این هم يك حَبِّي پشت سر آن است که ریشه اوست. «و حُبُّ الْكَلَامِ» ؛ کسی بخواهد حرف بزند در جایی که نباید بزند. این هم در ما زیاد وجود دارد. در جایی که باید انسان حرف بزند نمی‌زند، جایی که نباید حرف بزند حرف می‌زند.

«و حُبُّ الْعُلُوِّ» ؛ دائماً دنبال این است که يك برتری نسبت به دیگری داشته باشد، خانه‌اش برتر باشد، لباسش برتر باشد،

وسایلش برتر باشد. «و حب الثروة»؛ امر هفتم حب ثروت زیاد و مال است. بعد می‌فرمایند اینها هفت خصلت است که تمام آنها در حب دنیا جمع می‌شوند. یعنی حب نسا، حب ریاست، حب راحتی، حب کلام، حب علو، حب ثروت و خود حسد، تمام اینها در حب دنیا جمع می‌شود. یعنی کسی که حب دنیا دارد، حسد هم دارد، کسی که حب دنیا دارد، کبر هم دارد. کسی که حب دنیا دارد، حب النسا هم دارد، حب الراحة دارد، حب العلو، حب الرياسة و همه اینها را دارد.

بعد امام (ع) جمله‌ای را بیان می‌فرمایند که این جمله يك جمله‌ی معروفی شده است، که امام (رض) مکرر در صحبت‌هایشان به مسئولین، به طلبه‌ها، به مردم و به همه تذکر می‌دادند؛ «حب الدنيا رأس كل خطيئة»؛ بر حسب فرمایش امام سجاد (ع) این کلام تمام انبیاء است و تمام ائمه معصومین (ع) است. همه اینها به این مطلب تصریح کرده‌اند که حب دنیا رأس تمام خطاهاست، رأس تمام بدبختی‌هاست. در این روایات؛ «حب الدنيا» را ملاحظه کنید. تعابیر خیلی عجیبی در آن وجود دارد. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند «حب الدنيا رأس الفتن و اصل المحن»؛ رأس تمام اختلافها و تمام فتنه‌ها حب دنیا است. حالا چه فتنه‌ای که در يك خانواده‌ی کوچکی هست، یا فتنه‌ای که در يك شهر است، یا فتنه‌ای که در يك جامعه است، در يك نظام فتنه‌ای به وجود می‌آید، ریشه‌اش حب دنیا است. ریشه‌ی فتنه‌ها به این برمی‌گردد که این اشخاص و افراد را حب الدنيا احاطه کرده و حب الدنیای خودشان را به کار می‌برند.

امیرالمؤمنین می‌فرماید: «انك لم تلقي الله سبحانه بعمل أضر عليك من حب الدنيا»؛ روز قیامت وقتی می‌خواهی خدا را ملاقات کنی، هیچ عملی ضررش برای انسان بالاتر از حب دنیا نیست. باز در يك روایت دیگر دارد که «حب الدنيا يفسد العقل و يصم القلب عن سماع الحكمة»؛ يك نفر آدم عاقلی است، اما وقتی خدایی ناکرده گرفتار حب دنیا شود، دیگر عقلش فاسد می‌شود و از عقلش نمی‌تواند بهره ببرد. اگر کسی عقلش فاسد شد، این دیگر کارهایی انجام می‌دهد که أصلاً توجه ندارد به اینکه آثار این کارها چیست، چه ضررهایی به مجموعه وارد می‌کند، چه ضررهایی به دین وارد می‌کند، کاری به این چیزها ندارد.

حب دنیا که انسان را احاطه کند، تمام انبیاء هم بیایند این شخص را موعظه کنند اثری ندارد. حب دنیا چنین آثاری دارد که انسان را از تأثیر پذیری در موعظه محروم می‌کند. اگر يك وقت جایی نشستید و يك منبری بالای منبر بود و موعظه می‌کند، به خودمان نگاهی کنیم ببینیم اگر واقعا بر ما اثر نمی‌کند واقعا بر حال خودمان بتصریم. اگر موعظه بر انسان اثر نکند، حالا موعظه از هر کسی که می‌خواهد باشد، یکی از اسباب آن؛ این است که گرفتار حب دنیا شده است. صاحب مستدرک در لب اللباب از قطب راوندي نقل می‌کند که عیسی بن مریم (علي نبينا وآله و عليه السلام) فرمود: «قَسْوَةُ الْقُلُوبِ مِنْ جَفْوَةِ الْعُيُونِ وَ جَفْوَةِ الْعُيُونِ مِنْ كَثَرَةِ الذُّنُوبِ وَ كَثَرَةُ الذُّنُوبِ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»؛ قساوت قلب؛ از خشک شدن چشمهاست. کسی که اهل گریه نیست، کسی که نه به حال خودش می‌گردد و نه به حال جامعه‌اش اشک می‌ریزد، حالا بگویند آن طرف دنیا دارند قتل عام می‌کند، برایش فرقی نکند، بگویند يك قطره خونی از بینی يك انسان بیگناه ریخته شد برایش فرقی نکند، این قساوت قلب می‌آورد.

معنای قساوت قلب همین است. حالا گاهی اوقات انسان گریه می‌کند فرض کنید مصیبتی را می‌شنود، پای منبری نشسته این قدر انسان گریه می‌کند، به نظر می‌رسد حضرت عیسی این را نمی‌خواهد بگوید. اگر انسان در تنهایی نشست و واقعا از خوف خدا و از بیچارگی خودش و از عجز خودش و از خوف از سوء عاقبت خودش اشک ریخت، این معلوم می‌شود که مورد توجه قرار گرفته است، که خیلی از ماها از این مسئله محروم هستیم.

آیا شده شبی بیدار شویم - کاری به نماز شب و اینها هم نداشته باشیم -، چند لحظه‌ای انسان بنشینند و به حال خودش در نیمه شب گریه کند و اشک بریزد. اصلاً چنین مسائلی به فکر ما نمی‌آید. حضرت عیسی (ع) می‌فرماید قساوت قلب، از خشک شدن چشمهاست، خشک شدن چشمها، به خاطر گناه زیاد است و گناه زیاد بخاطر حب دنیا است. چقدر اینها مرتبط به هم هست. کسی که حب دنیا دارد بخاطر این است که گناه زیاد کرده است، منشأ گناه زیاد، حب دنیا است. این مشکلاتی که الان در زمان ما وجود دارد؛ انسان اگر بگردد واقعا ریشه خیلی از فتنه‌ها و حرفها به حب دنیا برمی‌گردد. يك جمعی می‌خواهند جمعی را کنار

بزنند، تا اینها بروند در این مسند بنشینند. از هر عنوانی برای از بین بردن آنها استفاده می‌کنند، از این که اینها بی لیاقت هستند، اینها ضعیف هستند، اینها متحجر هستند، تا اینکه می‌رسانند به اینکه اینها اصلاً از اسلام خبری ندارند. چه می‌شود که يك انسان به راحتی يك انسانی را از اسلام خارج کند؛ مگر این آسان است؟! يك انسانی که شصت هفتاد سال سر سفره امام زمان(ع) بوده، صاف بگوییم ایشان اصلاً دین ندارد.

این متأسفانه خیلی در زمان ما رایج شده است. تا حالا در این محدوده بود که میگفتند تقوا ندارد، خیلی خوب در این محدوده بود می‌گفتیم بینش ندارد. اما حالا گاهی اوقات انسان می‌شنود که می‌گویند دین ندارد. این برای چیست؟ اگر انسان ریشه این را دنبال کند؛ به این حب الدنیا بر میگردد. هرگروهی نسبت به گروه دیگر همینطور است. نمی‌خواهیم بگوییم الان يك دسته فقط هستند، يك دسته نیستند. راه روشن است و تکلیف هم روشن است، ما يك دین جامعی داریم، يك دین بسیار بسیار عزیزی داریم، يك انقلاب بسیار مقدسی داریم، باید این انقلاب را حفظ کنیم. امروز اگر من بخواهم عده‌ای را به بهانه‌ها یا به تخیلات یا به برداشتهای شخصی خودم، حالا گاهی اوقات انسان از يك شخصی برداشت شخصی می‌کند، بیایم اینها را از صف انقلاب خارج کنیم، فقط بگوییم من در صف انقلاب هستم، این به حب دنیا بر می‌گردد.

کی گفته فقط من در صف انقلاب هستم؟! کسی که خودش می‌گوید ما اصول را قبول داریم، ضوابط را قبول داریم، چارچوب را قبول داریم، نظام را قبول داریم، اصل ولایت فقیه را قبول داریم، مرجعیت را قبول داریم، باید قبول کنیم اینها در دایره انقلاب هستند. البته متأسفانه تذبذب و چند چهرگی و چند پهلو حرف زدن وجود دارد. کسی نمی‌خواهد این را انکار کند، ولی این که انسان زود در مورد دیگران قضاوت کند، مخصوصاً حوزه ما، طلبه‌ها خیلی باید مراقب باشند. امروز کاری که در حوزه انجام می‌شود، این الگو می‌شود برای دیگران. چرا ما الان شاهد هستیم که يك آدم وهابی خبیث، نسبت مرجع تقلید شیعه يك عنوان بسیار بسیار بدی را بکار می‌برد که انسان جرأت نمی‌کند بیان کند. تازه در مورد يك آدم عادی هم جرأت نداریم بیان کنیم. چرا می‌آید این را در يك جمع عمومی مطرح می‌کند؟!

این نسبتی که داده نه بعنوان يك شخص داده است، می‌خواهد بگوید نهاد مرجعیت شیعه این چنین است. اینها يك مقدارش به این تشنّتها و بگومگوها و حرفهایی که در داخل خود حوزه ما وجود دارد برمی‌گردد. ما طلبه‌ها در حوزه نباید جلوتر از بزرگان تصمیم بگیریم، ما در حوزه تابع مراجع هستیم، تابع رهبری هستیم، ببینیم آنها چه می‌گویند، هرچه آنها گفتند ما عمل می‌کنیم. يك طلبه‌ای که در حد بسیار معمولی است - خودم را عرض می‌کنم -، من قضاوت کنم که این مرجع کذا، آن مرجع کذا، ما وارد این میدان نشویم، هرچه بزرگان حوزه گفتند همان را بپذیریم. این روایات «حب دنیا»؛ روایاتی است که خیلی تأمل در آن لازم است، اگر بخواهیم خودمان را اصلاح کنیم. عرض کردم اگر از حوزه اخلاق بیرون بیاید، در جامعه هم این اخلاق منتشر می‌شود، اگر خدای ناکرده حوزه در این جهت نتواند قدمهای قوی بردارد، ما چه انتظاری داریم که جامعه، جامعه‌ی درستی باشد!

مراقب باشیم حرف زدن‌هایمان، عمل کرده‌ایمان، اینها روی چه میزانی انجام می‌شود؟! در این روایت حضرت می‌فرمایند «حب الدنیا رأس کل خطیئة». بعد حضرت عیسی(ع) در ادامه می‌فرماید «وَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ عِ إِذْ كُنْتَ تُحِبُّنِي فَأَخْرَجُ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِكَ فَإِنَّ حُبِّي وَ حُبَّهَا لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبٍ»؛ خداوند به حضرت داود(ع) وحی کرد که اگر تو مرا دوست داری، حب دنیا را از قلبت بیرون کن. چه کسی حب دنیا دارد؟ کسی که دائماً به فکر این است که زندگی‌اش را توسعه دهد، مقامش را توسعه دهد، اعتبارش را توسعه دهد، دیگری را بگوید برای اینکه خودش بالا بیاید. اینها می‌شود حب دنیا. همه‌اش در فکر غذاهای چرب و نرم است - این يك قسم یقین داریم که در ما حوزویها نیست ولی - آن کسی که دنبال این است که هر روز چه غذایی بخورد و امروز چه گوشتی استفاده کند، اینها همه از مصادیق حب دنیا و راحت طلبی است.

کسانی حب دنیا ندارند که قانع باشند. حالا اگر در خانه اجاره‌ای بود زندگی می‌کند، در خانه ملکی هم باشد زندگی می‌کند، امروز اگر نان و ماست باشد می‌خورد، کباب هم باشد می‌خورد، برایش فرقی نکند. اما اگر دائماً در فکر این باشد که هر روز

وضع غذايش بهتر، وضع زندگيش بهتر و مرفه‌تر، وضع ماشينش بهتر، اين مي‌شود حب دنيا. اين نکته را عرض كنم؛ غالبا حب دنيا را از تعلق استفاده مي‌كنند، مي‌گويند تعلق مي‌شود حب دنيا. يعني اينكه انسان دائما در فكر باشد يك چيزي را خوشش بيايد علاقه‌اي به آن داشته باشد. اما از روايات استفاده مي‌شود حب دنيا وسيعتر از اين است. ممكن است تعلقي هم نباشد، اما انسان در فكر آن باشد. همين كه انسان در فكرش باشد، چيزي هم الان موجود نيست، حب دنياست. تعلق جايي است كه يك چيزي موجود است، انسان يك مقامي دارد، خودش را به آن مقام پاي بند كند، حاضر شود دينش را بدهد مقامش را از دست ندهد، اين يكي از مصاديق حب دنياست. اما اين كه انسان به فكر اين باشد كه زندگي‌اش توسعه پيدا كند، به فكر اين باشد كه سفره‌اش هر روز فرق كند، اين هم حب دنياست و لو هنوز چيزي نيست تا بخواهد به آن تعلق هم پيدا كند. اگر انسان به خدا علاقه دارد؛ كه اين در كلام امام صادق(ع) است «اللَّهُمَّ ... ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَ حُبَّ كُلِّ مَنْ أَحَبَّكَ وَ حُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُقَرِّبُنِي إِلَى حُبِّكَ» ؛ بايد حب دنيا را از قلبش خارج كند. خداوند خودش فرموده «فَإِنَّ حُبِّي وَ حُبَّهَا لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبٍ» ؛ حب خدا با حب دنيا باهم جمع نمي‌شود.

همان روايتي كه ابتدا از امام سجاد(ع) خواندم در آخرش دارد «وَالدُّنْيَا دُنْيَاءُ إِنَّ دُنْيَا بَلَاغٌ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٌ»؛ دو نوع دنيا داريم؛ «دنياي بلاغ»؛ كه در روايات دارد بمعناي كفايت است، دنيايي باندازه‌اي كه انسان را كفايت كند، يك زير اندازي باشد انسان بنشيند، سر پناهي باشد انسان زندگي كند، به اندازه كفايت اين دنيا عيبي ندارد. به اين اندازه انسان، امروز بايد برود كار كند و خرج زن و بچه‌اش را در بياورد. به اين اندازه؛ هم جايز است و هم رجحان دارد. اما «دنياي ملعون»؛ دنيايي كه آدم دنبالش بيفتد، حب رياستش را بخواهد، حب ثروت، حب علو، و حب راحتي اينها را پيدا كند و دنبالش باشد، اين ملعون است. اميرالمؤمنين(ع) هم باز در يك جايي راجع به دنيا مي‌فرمايند «فَإِنَّهَا دَارُ بُلْغَةٍ وَ مَنَزِلُ قُلْعَةٍ»؛ محل كفايت است، به اندازه كفايت انسان بايد از اين دنيا براي خودش بهره ببرد. اميدواريم كه خداوند متعال؛ حب دنيا را از قلوب همه ما خارج بفرمايد.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.